

از جلوی چشمانش رژه می رفت، اشهد خودش را خواند و آماده پرواز تا شهادت شد، گویی به پای مژه‌هایش سرب بسته بودند، پلکه‌هایش سنگین شد و چشم‌هایش روی هم آمد. چنان به خواب رفت که انگار قرار نیست هرگز بیدار شود.

دم دمه‌های غروب بود که با صدای چند نفر چشم‌هایش را باز کرد؛ دو سرباز عراقی بالای سر او ایستاده بودند، یکی از آنها اسلحه اش را آماده کرد که تیر خلاص را به مغز او شلیک کند؛ از آنجا که داریوش خوزستانی است و با زبان عربی آشنایی دارد، متوجه شد که سرباز دیگری به همقطار خودش گفت: "این بیچاره آنقدر تیر و ترکش خورده که فکر نمی‌کنم تا شب زنده بماند، او را نکش! خودش می‌میرد." و بعد از آنجا دور شدند.

فردا صبح یک اکیپ برای پاکسازی منطقه وارد نیزازها شدند. از آنجا که خدا می‌خواست داریوش زنده بماند، او را سوار یک دستگاه جیب کرده و به پشت جبهه منتقل کردند. بعد از بازجویی او را به اورژانس فرستادند. در آنجا تنها کاری که برای او انجام دادند پایش را با آتل بستند و به یک پایگاه هوایی در استان الانبار اعزام کردند. دو سوله در آنجا بود که همهٔ مجروحان را در آنجا جمع کرده بودند.

بعد از دوهفته داریوش محمدیان به همراه تعداد دیگری از آزادگان به اردوگاه الرمادی کمپ ۹ اعزام شدند.

* نامه برای صلیب سرخ

چهار ماه از اسارت او می‌گذشت که مأموران صلیب سرخ برای بازدید وضعیت اسرا به اردوگاه آمدند، ثمره حضور نمایندگان صلیب سرخ در اردوگاه این بود که اولین نامه را برای خانواده اش نوشت. یک دنیا حرف و دل‌تنگی برای گفتن داشت، اما نامه اش را باید در ۴-۵ خط در ورقه مخصوص به قطع A3 بنویسد.

عراقی‌ها حتی اجازه نمی‌دادند در حاشیه‌های نامه چیزی بنویسند. آنها برای کنترل نامه‌ها از منافقین استفاده می‌کردند و منافقین هم نامه‌هایی را که شلوغ و پر خط بود یا در حاشیه آن مطالب زیاد می‌نوشتند منهدم می‌کردند و اجازه ارسال آن را نمی‌دادند. به همین ترتیب خانواده‌ها هم برای ارسال نامه محدودیت داشتند.

داریوش محمدیان خیلی از شکنجه‌ها حرفی به میان نمی‌آورد، فقط اشاره ای کوتاه می‌کند که همهٔ آزادگان تونل وحشت، زندانی انفرادی، ضرب و شتم و تبعید به اردوگاه‌های دیگر را تجربه کرده اند. وقتی از او دربارهٔ خاطراتش از آن دوران می‌پرسیم می‌گوید: سرتاسر اسارت خاطره‌های تلخ و شیرین است. من در این مدت زبان انگلیسی را از برخی دوستان آزاده آموختم و حدود ۳۰ هزار لغت یاد گرفتم.

* عزاداری در محرم

داریوش ادامه می‌دهد: محرم سال ۶۵ عراقی‌ها هشدار داده بودند که حق نداریم عزاداری کنیم اما ما توجهی به گفته‌های آنها نمی‌کردیم.

شب تاسوعا وقتی که در حال برگزاری مراسم عزاداری بودیم، یک دفعه ۱۰-۱۵ نفر از سربازان به همراه فرمانده اردوگاه وارد بند شدند.

آنها ۲۵ نفر از بچه‌هایی را که از قبل شناسایی کرده بودند بیرون کشیدند، هوا خیلی سرد بود؛ عراقی‌ها لباسهای این آزادگان را در وسط اردوگاه از تنششان بیرون آوردند و زیر باران با کابل به جان بچه‌ها افتادند، آنقدر آنها را شلاق زدند که سنگ هم به حالشان گریه می‌کرد، سپس آنها را به داخل یک سلول در ابعاد ۲ متر در ۲ متر انداختند، تصور کنید ۲۵ نفر یک هفته در این اتاق چمباتمه روی پای همدیگر بنشینند چه اتفاقی می‌افتد!

سایر آزادگان در اعتراض به این اقدام فرمانده اردوگاه دست به اعتصاب غذا زدند؛ بعد از مدتی عراقی‌ها مجبور شدند آنها را آزاد کنند. وقتی آزاده‌ها را از این اتاق تنگ و نفسگیر بیرون آوردند آنها تا ساعتها مثل افراد اقلیج نمی‌توانستند روی پای خود بایستند، کمر آنها خشک شده بود و از درد صاف نمی‌شد. این شکنجه‌ها با یادآوری مصائبی که بر اهل بیت(ع) وارد شد کمرنگ و شیرین می‌شد.

یک روز قبل از اینکه مأموران سازمان صلیب سرخ برای بازدید به اردوگاه بیایند، رفتار عراقی‌ها با ما خیلی عوض شد. آنها وسایلی در اختیار ما قرار دادند که ما فهمیدیم خبری شده است.

* ماجرای شکنجه‌ها

وقتی مأموران صلیب سرخ آمدند ماجرای شکنجه‌ها را با آنها مطرح کردیم آنها می‌گفتند شواهد شما برای اثبات شکنجه تان چیست؟ و ما گفتیم شاهدهی زنده‌تر و گویاتر از جای شلاق روی بدن بچه‌ها نداریم. آنها آن روز رفتند و فردا با تعدادی از افسران رده بالای استخبارات عراق برگشتند.

افسر عراقی شکنجه اسرا را تکذیب کرد و گفت: اگر این زخمها جای کابل است باید طول آن ۲۵ سانتیمتر باشد، مأموران صلیب سرخ با متر جای زخمها را اندازه گرفتند وقتی موضوع شکنجه آزادگان ثابت شد، بچه‌ها از صلیب سرخ خواستند که فرمانده اردوگاه عوض شود و تاکید کردند تا وقتی که او را از این اردوگاه تبعید نکنید اینجا روی آرامش به خود نمی‌بیند. دو روز بعد؛ فرمانده اردوگاه را به جای دیگری منتقل کردند که این موضوع برای عراقی‌ها خیلی گران تمام شد.

هر چند تعدادی از بچه‌های ما را هم به اردوگاههای دیگری فرستادند اما این حرکت پیروزی بزرگی برای ما به شمار می‌رفت و شیرینی آن بیشتر بود که توانستیم در کشور متخاصم حرف خود را بر کرسی بنشانیم. بعدها حرکت‌های تاریخی دیگری در اردوگاهها رقم خورد که از اقتدار ایرانی‌ها حتی در اسارت و در چنگال دشمن حکایت داشت.

پیکر شهید مدافع وطن «میثم علیجانی» تشییع و به خاک سپرده شد



پیکر شهید مدافع وطن میثم علیجانی که هفت روز پیش در درگیری با اشراک به شهادت رسیده بود، تشییع و به خاک سپرده شد. به گزارش خبرنگار حماسه و بهادر دفاع پرس، پیکر پاک شهید مدافع وطن «میثم علیجانی» با حضور مردم، مسئولان و خانواده‌های شهدا و ایثارگران از روبروی سپاه بابلسر تا میدان شهرداری این شهر تشییع شد.

شب قبل از تشییع شهید نیز خانواده، هم‌زمان و بستگان شهید برای آفرین بار با پیکر وی در مصلاهی المهری (عج) بابلسر وداع کردند. پیکر مطهر شهید پس از تشییع در مسیر جامع روستای باقر تنگه واقع در شهرستان بابلسر به خاک سپرده شد.



شهید علیجانی از نیروهای لشکر عملیاتی پر افتخار ۲۵ کربلای مازندران، متولد ۱۳۶۶ بابلسر بوده و پس از حضور در عملیات‌های مختلف دفاع از اسلام و مرگ اهل بیت (ع) که با مباحثت و هم‌زمانی در کنار شهیدان طومان به مقام جانبازی از نایب چشم و پا رسید، طی مأموریتی به آرزوی دیرینه‌اش نائل شد. او روز ۱۹ تیرماه در پی درگیری با اشراک در مرز غربی ایران به شهادت رسید.

به همت مهدی رفیعی جوان جهادگر و بسیجی؛

قرارگاه جهادی طلایه داران ظهور در مناطق محروم

قرارگاه جهادی طلایه داران ظهور در ایام نوروز ۹۶ در مناطق محروم استان خوزستان در شهرستان حمیدیه بخش گمبوعه و روستاهای تابعه ۱۴ گروه جهادی را در عرصه‌های پزشکی، عمرانی، فرهنگی و اقتصاد مقاومتی، سازماندهی، هدایت و بکارگیری کرده است.

مهدی رفیعی جوان جهادگر و بسیجی محله منگل شهری بنیانگذار قرارگاه جهادی طلایه داران ظهور است که از بیست سال عمر خود، ده سال آن را در فعالیتهای جهادی سپری کرده است. او که بوسیله خواهر خود که از طلاب کشور است و در اردوهای جهادی کشور فعالیت می‌کند، پا به عرصه جهادی گذاشته و در حال حاضر دانشجوی است و هم‌زمان در دو رشته مدیریت فرهنگی و نرم افزار کامپیوتر تحصیل می‌کند.

مهدی متولد ۱۳۷۶ است و از ده سالگی کار جهادی انجام می‌دهد؛ او می‌گوید: چهار سال به همراه گروه‌های جهادی مختلف به مناطق محروم اعزام شدم تا اینکه خودم یک گروه جهادی راه اندازی کردم و اولین اردوی جهادی با مسئولیت این حقیر به استان اردبیل اعزام شد، این گروه توسعه پیدا کرد و در سال گذشته به قرارگاه جهادی تبدیل شد که در حال حاضر ۱۴ گروه جهادی با حدود ۶۵۰ نفر عضو این قرارگاه هستند که نوروز سال ۹۶ در قالب اردوهای ۱۰ روزه و در بازه زمانی ۱۵ اسفند تا ۱۵ فروردین در شهرستان حمیدیه فعالیت کردند.

وی می‌گوید: در راستای محرومیت زدایی، تابستان و ایام نوروز خارج از استان فعالیت می‌کنیم و بقیه ایام سال در ۱۶ شهرستان تهران شامل پردیس، اسلامشهر و... اقدام به توزیع ارزاق و کالاهای مورد نیاز خانواده‌های محروم و بی سرپرست می‌کنیم. پنجشنبه و جمعه‌ها هم کار مرمت و بازسازی خانه‌های خانواده شهدا را انجام می‌دهیم. قرارگاه جهادی طلایه داران ظهور با استعانت از خداوند متعال توانسته است در روستای طاویران کرمانشاه، اردبیل، کرمان، اراک، ایلام، خوزستان و بیشتر نقاط تهران پروژه‌های مختلف فرهنگی و عمرانی را اجرا کند که بخشی از هزینه‌های مورد نیاز برای اجرای برنامه‌ها از طریق سپاه و بخشی نیز توسط خیرین تأمین می‌شود.

